پيش از آريايي‌ها : ايران پيش از ايرانيان

R.Ghrishman : مترجم: محمد معين

سرزميني كه اكنون به نام ايران مشهور است، بخشي از سرزمين پهناوري است كه خاستگاه نخستين تمدن‌ها بوده و ساليان دراز پيشرو ديگر تمدن‌هايي بوده است كه در جاهاي ديگر جهان پديد آمده بودند. بيش‌تر مردم ايران، سرزمين‌شان را با پيشينه‌ي تمدني 2500 ساله مي‌شناسند، حال آن‌كه پيشينه‌ي تمدني اين سرزمين دست‌كم به 10 هزار سال پيش مي‌رسد و تاريخ 2500 ساله فقط به تاريخ امپراتوري‌هاي بزرگ ايراني باز مي‌گردد.

سرزمين ايران با پايان گرفتن دوره‌ي باران در 10 تا 15 هزار سال پيش از ميلاد و آغاز عصر خشكي، كم‌كم براي زندگي انسان مناسب شد و تكاپوي انسان پيش از تاريخ در آن آغاز شد. آثار برجاي مانده از چنين انسان‌هايي را در سال 1949 ميلادي در غار تنگ‌پبده(Pabda)، در كوه‌هاي بختياري در شمال‌شرقي شوشتر پيدا كردند. سپس در هزاره‌ي پنجم پيش از ميلاد، كه با پس‌روي آب و بارور شدن دشت‌هاي ايران همراه بود، نخستين سكونت‌گاه‌هاي بشري در دشت سيلك، نزديك كاشان، ساخته شدند.

حدود چهار هزار سال بعد، يعني در آغاز هزاره‌ي نخست پيش از ميلاد، مردماني آريايي‌نام از شمال آسيا و از راه قفقاز و ماوراءالنهر به سرزميني سرازير شدند كه به ياد آن‌ها، ايران نام گرفته است. آن‌ها طي چند قرن در حكم مردمان اصلي سرزميني درآمدند كه پيش‌تر از وجود مردماني متمدن بهره‌مند بود .به بيان باستان‌شناس بزرگ فرانسوي، گريشمن، " آن‌ها با زن و بچه و گله وارد شدند و بيش‌ترشان همراه گروه سواران خود، وارد خدمت اميران محلي گرديدند. آنان مردماني بودند كه از راه شمشير و به عنوان سرباز مزدور] مزدبگير [زندگي مي‌كردند. ايشان سربازاني را تشكيل دادند كه مي‌بايست يك روز جانشين همان اميراني شوند كه خود در خدمت ايشان بودند."(گيرشمن رومن، ايران از آغاز تا اسلام، ترجمه‌ي محمد معين، انتشارات معين، چاپ اول 1383، صفحه‌ي90)

البته، برخي تاريخ‌شناسان بر اين باورند كه آريايي‌ها از ديرين‌ترين ساكنان سرزمين ايران هستند و نظريه‌ي كوچ آريايي‌ها را نادرست مي‌دانند. براي مثال، جهانشاه درخشاني با بررسي آب و هواي جهان و بررسي‌هاي ديگري مانند بررسي متن‌ها كهن ايراني و بررسي‌هاي زبان‌شناختي، چنين نتيجه‌گيري كرده است كه دست‌كم بخشي از بوميان آريايي در دوران يخبندان در جنوب ايران و در بستر خليج فارس زندگي مي‌كرده‌اند كه البته امروزه پر از آب شده است. به نظر او گرم شدن هوا و پيشروي آب در خليج فارس اين مردمان را ناگزير كرد به سوي شمال، كه آب و هواي خنك‌تري داشت، كوچ كنند؛ البته، در آغاز به ميان‌رودان و فلسطين كه نسبت به فلات ايران گرم‌تر بودند. به نظر درخشاني، به همين دليل نام شهري مانند "اريحا(با پيشينه‌اي ده هزار ساله) در فلسطين و نام رودهاي دجله و فرات و بسياري از نام‌هاي جغرافيايي ميان‌رودان تنها با زبان آريايي‌ها مفهوم پيدا مي‌كنند.(دانشنامه‌ي كاشان، بخش سوم از كتاب سوم، صفحه‌ي 89 و 90)

به هر حال، در اين‌جا بنا نداريم به اختلاف نظر تاريخ‌شناسان بپردازيم، بلكه براي آغاز شناختمان از ايراني فراتر از 2500 سال، چكيده‌ي پژوهش‌ها و نظرهاي رومن گريشمن را درباره‌ي دوران پيش از آريايي‌ها از كتاب وي با نام ايران از آغاز تا اسلام، مي‌آوريم.

انسان غار

1. بررسي‌هاي زمين‌شناختي نشان داده است در دوراني كه بخش زيادي از خاك اروپا را توده‌هاي يخ پوشانده بود، فلات ايران دوره‌ي باران را پشت سر مي‌گذاشت؛ دوره‌اي كه طي آن حتي دره‌هايي را كه بر بلندي‌ها قرار داشتند، آب فراگرفته بود.

2. بين 10 تا 15 هزار سال پيش از ميلاد، كم‌كم دوره‌ي خشكي آغاز شد و درپي نظم پيدا كردن جريان رودخانه‌ها، نهشته‌هاي رسوبي در بستر آن‌ها برجاي ماند و قطعه‌زمين‌هايي را به وجود آوردند كه به‌زودي سر از آب بيرون زدند.

3. در اين دوران، انسان پيش از تاريخ از در غارها يا پناه‌گاه‌هاي سنگي، كه سقف آن‌ها را با شاخ و برگ درختان ساخته بود، زندگي مي‌كرد و با ابزارهاي سنگي به شكار جانوران مي‌پرداخت. آثار آن انسان‌ها را، از جمله چكش سنگي و تبري كه به چوب‌دستي شكاف‌دار وصل مي‌شد، در غار تنگ‌پيده در كوه‌هاي بختياري پيدا كرده‌اند.(گريشمن و همكاران، 1949)

4. انسان آن دوران نوعي ظرف سفالي ناهموار را، كه به‌طور ناقص پخته بود، نيز به كار مي‌برد. اين ظرف‌ها را زنان مي‌ساختند و كار ديگر آن‌ها، نگهباني از آتش و گردآوري ريشه‌هاي خوردني و ميوه‌هاي وحشي بود. به نظر مي‌رسد مشاهده‌ي چگونگي رشد گياهان در طبيعت، او را به سوي آغاز كردن كشاورزي در زمين‌هاي رسوبي رهنمون شد.

هزاره‌ي پنجم پيش از ميلاد

5. خشك شدن روزافزون دره‌ها و كوچك‌شدن درياچه‌هاي بزرگ و افزايش نهشته‌هاي رودخانه، زمين‌هاي بارده‌ي را فراهم كرد و سرانجام در حدود هزاره‌ي پنجم پيش از ميلاد، شرايط براي شكل‌گيري نخستين تمدن بشري در دشت سيلك، نزديك كاشان، فراهم شد. انسان اين دوران همچنان شكارچي بود، اما كشاورزي گسترش يافته و ذخيره كردن آذوغه نيز معمول شده بود.

6. در اين زمان نخستين پيشرفت در فن كوزه‌گري رخ داد و آن پيدايش ظرف‌هاي نقش‌دار بود؛ كاسه‌هاي ناهمواري كه روي آن‌ها خطهاي افقي و عمودي كشيده شده بود. اين شيوه‌ي نقش زدن برداشتي از شيوه‌ي سبد سازي است، زيرا هنوز چيزي از آن زمان نگذشته بود كه انسان سبدهايي را به جاي ظرف به كار مي‌برد كه روي آن‌ها را با گل رس اندود و در آفتاب خشك كرده بودند. نخستين دوك‌ها نخ‌ريسي، از جنس گل‌پخته يا سنگ و داس و تبر سنگي و صيقلي شده، از آثار به جاي مانده از آن مردمان است.

7. در پايان هزاره‌ي پنجم پيش از ميلاد، انسان مس را شناخت و با چكش‌كاري سنگ آن، چيزهايي از آن مي‌ساخت، زيرا او هنوز با ذوب كردن فلز آشنا نبود. مردو زن اين دوره به آرايش كردن گرايش داشتند. آن‌ها حلقه‌ي انگشتر و دست‌بند را از صدف‌هاي بزرگ و كوچك مي‌ساختند و خالكوبي يا دست‌كم بزك كردن هم معمول بود و مواد آن را به كمك دسته هاون كوچكي در هاون ظريفي نرم مي‌كردند.

8. ذوق هنري در كنده‌كاري روي استخوان جلوه‌گر است. بدون شك، زيباترين قطعه‌اي كه تا كنون كشف شده، دسته‌ي چاقويي است كه انسان اين دوران را نشان مي‌دهد؛ در حالي كه شب‌كلاهي بر سر نهاده و لنگي با كمربند به دور كمر بسته است. اين يكي از ديرين‌ترين تصويرهايي است كه از انسان خاور نزديك شناخته شده است

9. مرده را به شيوه‌ي درهم پيچيده‌اي در كف اتاق دفن مي‌كردند. اين نزديكي مردگان، زندگان را از نياز به تهيه‌ي هديه براي آن‌ها، معاف مي‌كرد، زيرا روح فقيد مي‌توانست در خوراك خانواده شركت كند. انسان از ديرباز بر اين باور بود كه پس از مرگ به همان صورت كه روي زمين زندگي كرده است، خواهد زيست. در غاري تبري از سنگ صيقلي كنار استخوان‌ها در دسترس مرده گذاشته شده بود و نزديك سر نيز دو فك گوسفند نهاده بودند. جسد مردگان را به رنگ قرمز درمي‌آوردند. اين كار در جاهاي ديگر نيز ديده شده است و به نظر مي‌رسد كه يا كالبد انسان زنده با پوششي از رنگ قرمز پوشيده شده بود و يا گرد اكسيد آهن را پيش از دفن روي جسد پاشيده باشند.

10. صدف‌هايي كه مردمان سيلك در اين دوره به عنوان زينت به كار مي‌بردند، از سوي پژوهشگران بررسي و مشخص شده كه از خليج فارس، يعني از فاصله‌اي حدود هزار كيلومتر آورده شده‌اند. به نظر

مي‌رسد اين كالاها را فروشندگان دوره‌گرد به سيلك آورده باشند.

هزاره‌ي چهارم پيش از ميلاد

11. خانه گسترده‌تر گرديد و داراي درهايي شد كه جاي قرارگيري آن‌ها اكنون آشكار است. چينه جاي خود را به خشت گلي، كه تازه اختراع شده بود، داد. البته، خشت فقط كلوخه‌اي از خاك بود كه آن را در كف دست و به صورت ناصاف درست كرده و در آفتاب خشك مي‌كردند. رنگ قرمز، كه با آن ديوارهاي اتاق را مي‌اندودند، ابزار تزيين داخلي بود.

12. نوعي ظرف در كنار ساخته‌هاي قديمي پديدار شد كه كوچك‌تر از آن‌ها بود، ولي با دقت بيش‌تري ساخته و به شيوه‌ي بهتري در كوره‌ي اصلاح شده‌اي پخته مي‌شد. پيدايش اين ظرف نشانه‌ي اختراع چرخ است كه عبارت از يك تخته‌ي ساده‌ي باريك بود كه روي زمين قرار مي‌گرفت و فردي آن را مي‌چرخاند.

13. گوزه‌گر با خطهاي ساده‌اي جانوراني را تصوير كرده است كه بازگو كننده‌ي جنبش واقعيت‌پردازي كامل(رئاليسم) است. در همين زمان به ساده‌كردن موضوع‌هاي طبيعي(ناتوراليستي) نمود و در راه به وجود آوردن سبكي كه در آن اغلب تشخيص موضوع اصلي دشوار است، گام برداشت. در هيچ جاي ديگر نظير اين فن شناخته نشده است كه نشان مي‌دهد فلات ايران زادگاه اصلي ظرف‌هاي نقش‌دار است. در ديگر سرزمين‌هاي آن روزگار ديرين، نشانه‌اي از چنان رئاليسم قوي، كه با اين سرعت به مرحله‌ي سبك خيال‌پردازانه رسيده باشد، برجاي نمانده است.

14. فلز آرام‌آرام براي ساختن ابزار به كار رفت و سنك نيز ارزش اولي خود را حفظ كرد. مس را هنوز چكش‌كاري مي‌كردند، ولي ذوب نمي‌كردند و آن را براي درفش‌هاي كوچك و سنجاق به كار مي‌بردند. جواهر فراوان‌تر شد و مواد تازه‌اي مانند عقيق و فيروزه به آن افزوده شد.

15. علاوه بر استخوان‌هاي جانوران اهلي دوره‌ي پيشين، استخوان‌هاي نوعي سگ تازي و اسبي از نوع پرزژواسكي نيز به دست آمده است. اين اسب چارپاي كوچكي است تنومند و جسور، با يالي ستبر و برافراشته و به نظر مي‌رسد كه معرف طبقه‌ي ميان گورخر و اسب جديد باشد. به كار گيري اين جانوران مسافرت و جابه‌جايي و كشاورزي را آسان كرد.

16. بازرگاني ميان سرزمين‌هاي دور رونق گرفت. جو و گندم، كه بومي ايران است، از ايران به مصر و اروپا وارد شد. ارزن كه اصل آن از هند بود، به ايتاليا فرستاده شد و برعكس، جو دوسر و خشخاش اروپا در آسيا رواج يافت و حتي به چين هم رسيد.

17. آجر صاف و مستطيلي شكل، كه با خاك نرم ساخته مي‌شد، جايگزين آجر بيضوي شكل شد. قطعه‌هاي سفالي بزرگ، كه در ديوارها كار مي‌گذاشتند، خانه را از رطوبت حفظ مي‌كرد. زينت داخلي هنوز با رنگ قرمز بود، اما رنگ سفيد هم پديد آمد.

18. مرده را هنوز در كف خانه دفن مي‌كردند و بر استخوان‌هاي وي نشانه‌هايي با رنگ گل اخري نقش مي‌كردند.

19. چرخ كوزه‌گري و كوره‌ي آجرپزي كامل شد و كوزه‌گران ظرف‌هاي گوناگوني با نقش‌ها و رنگ‌هاي گوناگون مي‌ساختند. نقش‌ها آرام آرام از واقع‌گرايي فاصله گرفت و تنوع سبك به وجود آمد. به اين ترتيب كه دم جانور دراز و كشيده‌تر شد و شاخ‌ها نيز بدون تناسب پهن و بزرگ گرديد و همين ترتيب در مورد گردن مرغ درازپا معمول شد. اندكي بعد فقط شاخ را نمايش مي‌دادند و آن، مركب بود از دايره‌اي بزرگ متصل به بدني كوچك. بدني پلنگي به صورت ساده با مثلي نمايش داده مي‌شد.

20. كوزه‌گر اين دوران به فن قالب‌سازي هم اشنا بود و براي مجسمه‌ي همه نوع جانوران، اسباب‌بازي براي كودكان و يا هديه‌هاي نذري به پيشگاه رب‌النوع‌ها، قالب‌سازي مي‌كرد. تعدادي مجسمه‌هاي سفالين از ربه‌النوع مادر و خداوند خصب نعمت و فراواني در دست است كه اغلب بدون سر پيدا شده و اين نقص از روي عمد بوده است، زيرا مي‌خواسته‌اند به اين راه ديگران را از به‌كارگيري پيكره‌هاي سفالين، پس از مرگ مالك آن، جلوگيري كنند.

21. فلزكاري پيشرفت چشمگيري پيدا كرد. مس را ذوب و ريخته‌گري مي‌كردند. ابزارهاي فلزي بيش‌تر شد اما ابزار سنگي هنوز فراوان به كار مي‌رفت و آرام‌آرام جاي خودرا به تبر صاف، تبر همواره مسي و كج‌بيل داراي ثقبه‌ي اتصال داد. دشنه و چاقوي مسي در خانه‌هاي اين دوره پيدا شده است.

22. بازرگاني پيشرفت كرد. براي تشخيص مالكيت بر كالا، مهر را به كار گرفتند. روي كلوخي از گل رس نشان مي‌گذاشتند و آن را در دهانه‌ي خمره جا مي‌دادند و يا به طنابي مي‌بستند. ديرين‌ترين مهري، كه مدت‌ها تغييري در آن ديده نشد، به صورت تكمه‌ي مخروطي شكلي از سنگ متصل به يك حلقه بود.

23. شكل و صورت ظرف‌هاي سفالين تثبيت شد و در پيرامون ايران پرتوافكن شد و در اثر خوبي آن، منطقه‌ي پراكندگي اش پيوسته دورتر شد. اين فن در طول جاده‌ي جنوبي تا سيستان كشيده شد و از آن‌جا به بلوچستان و دره‌ي سند راه يافت و از سوي شمال شالوده‌ي فرهنگ و تمدني را كه در واحه‌ي مرو پيدا شده است، بنا نهاد. مغرب زمين نيز بعدها از اختراع فلات ايران استفاده كرد.

24. در پايان اين دوره در منطقه‌ي جنوب غربي دشت سوزيانا(شوش)، كه امتداد طبيعي ميان‌رودان (بين‌النهرين) بود، مركزيتي براي زندگي مدني پيدا شد و همان‌جا بود كه نخستين دولت متمدن در فلات ايران برپا شد؛ يعني تمدن عيلام.

هزاره‌ي سوم پيش از ميلاد

25. عيلامي‌ها از كوه‌هايي كه دشت سوزيانا(شوش) را از شمال و شرق دربرمي‌گرفتند، فرود آمده و در ربع نخست هزاره‌ي سوم پيش از ميلاد، سلسله‌اي تشكيل داده بودند و بر منطقه‌ي گسترده‌اي از دشت‌ها و كوه‌ها، شامل بخش‌هاي مهمي از ساحل خليج فارس و بوشهر، حكومت مي‌كردند.

26. با شكل‌گيري سلسله‌ي سامي سارگن، از فرمان‌روايان آكد در ميان‌رودان، عيلامي‌ها براي آزادي و استقلال خود به جنگ‌هاي شديدي روي آوردند كه به دليل برابر نبودن نيروهاي دو طرف، شوش دوبار به دست بيگانگان افتاد. يكي از پسران سارگن، به نام مانتيشوسو، از خليج فارس گذشتندتا راه‌هايي كه از آن‌ها مواد ساختماني و فلز از كوهستان‌هاي ايران آورده مي‌شد، زير نظر داشته باشند. چند شورش عيلامي‌ها نيز به شدن سركوب شد.

27. از فرمان‌روايان برجسته‌ي عيلام، پوزور اينشوشي‌ناك(Puzur-Inshushinak) بود كه شهر شوش را آباد كرد و بناهاي باشكوهي در آن ساخت. وي پس از مرگ نرمسين، از فرمان‌روايان آكد، استقلال عيلام را اعلام كرد و به فرماندهي سپاه خود به بابل يورش آورد و حتي به آكد رسيد. با وجود اين، آكدي‌ها توانستند استقلال خود را حفظ كنند.

28. پيشرفت پوزور اينشوشي‌ناك، ديگر قوم‌هاي ساكن در كوهستان‌هاي پيرامون عيلام را نيز به تلاش براي بازيافتن آزادي وو استقلال واداشت. لولوبي و گوتي از جمله‌ي آن‌ها بودند كه به بابل يورش بردند. از اين دو قوم دو نقش‌برجسته‌ي سنگي برجاي مانده است. نقش‌برجسته‌اي در سرپل‌زهاب، كه تصوير رئيس محلي، به نام ستل هورين شيخ خان، را نشان مي‌دهد در حالي كه كاني در دست دارد و دشمنان مغلوب را، كه تقاضاي بخشش دارند، پايمال مي‌كند. نقش‌برجسته‌ي دوم، در ورودي دهكده‌ي جديد سرپل، كنده‌كاري شده و شاه انوبانوني، پادشاه لولوبي، را نشان مي‌دهد با ريشي دراز و چهارگوش، كلاهي دايره‌اي، جامه‌اي كوتاه، مسلح و طنابي را گرفته كه اسيراني را به هم بسته و

همه‌ي آنان برهنه‌اند و دست‌هايشان از پشت بسته است.

29. پس از اين، دوره‌اي از آشوب و ناآمني و حكومت‌هاي ناپايدار بر منطقه گذشت. حدود نيمه‌ي اين هزاره، بابل بر اثر يورش گوتي‌ها، كه از كوه‌هاي خود در شرق زاب كوچك، در دره‌ي ديالـه‌ي عليا فرود آمده بودند، پايمال شد. عيلام نيز از يورش‌ها آنان در امان نماند و اين يورش‌گران وحشي تا حدود يك قرن و ربع قرن، شهرها و كشت‌زارهاي منطقه را ويران كردند و شيرازه‌ي پادشاهي را گسستند. سپس سلسله‌ي جديدي به نام اور به وجود آمد و براي بيرون راندن آن‌ها تلاش كرد. بار ديگر فرمان‌روايان بابل بر شوش و سراسر دشت آن چيره شدند، اما چندان نپاييدند و پيروزمندي از كشور سيماش، از كوه‌هاي غرب اصفهان، بر شوش و عيلام فرمان راند. سپس ايسين برخاست و سيماش را بيرون راند، اما عيلام بار ديگر به دست بيگانگان افتاد.

30. ايران در هزاره‌ي سوم پيش از ميلاد مورد توجه بيش‌تر حكومت‌هاي پيرامون خود بود. ايران گذرگاهي براي سرب بود كه از ارمنستان مي‌آمد و لاجورد كه آن را از بدخشان مي‌آوردند. خود گنجينه‌اي از كاني‌ها بارزش مانند طلا، مس و قلع بود. سنگ‌هاي ساختماني و چوب آن را براي ساختن بناهاي باشكوه به بابل مي‌بردند. فرمان‌روايان بابل در جنگ‌هاي خود با ايرانيان، دو هدف را در سر داشتند. هدف نخست، هدف سياسي بود كه براي جلوگيري از شكل‌گيري هر گونه حكومت منظم و پايدار در سرزمن‌هاي پيرامون بابل پي‌گيري مي‌شد. هدف دوم، هدف اقتصادي و جابه‌جا كردن ثروت ايرانيان به بابل بود. به هر حال، همان‌طور كه گفته شد، ايرانيان دو سلسله‌ي بزرگ از بابلي‌ها را سرنگون كردند.

31. در اين دوره، فن كوزه‌گري به شكل ظرف‌هاي سفالي نقش‌دار دوام يافت. ظرفي به شكل خمره‌اي كوچك به دست آمده كه بخش زيرين آن برجسته است و فقط بخش بالايي آن به رنگ سياه تزيين شده است. مشخص‌ترين موضوع نقاشي، كاكل پرندگان است كه مايه‌ي اصلي شيوه‌ي معروف هنر ميان‌رودان، يعني عقابي در حال گرفتن طعمه‌ي خود، است. در گورها نيز گوهرهاي مفرغي و سيمين يافت شده است. سنجاق‌هاي مفرقي براي ثابت نگه‌داشتن دامن جامه بسيار پيدا شده است. در آن زمان مفرغ كمياب بود و به احتمال زياد از طلا و نقره بيش‌تر ارزش داشت. در واقع، ايران در اين زمان وارد عصر مفرق مي‌شود.

هزاره‌ي دوم پيش از ميلاد

32. مهم‌ترين روي‌داد اين دوره، پيدايش مردماني از اصل هند و اروپايي در ميان مردماني است كه مي‌توانيم آنان را بوميان ايران بناميم. آنان بر اثر فشار قوم‌هاي ديگر، سرزمين خود را در دشت‌هاي اوراسي، در جنوب روسيه، ترك گفتند و طي كوچ كردن، دو دسته شدند. يك دسته، كه آن را شاخه‌ي غربي مي‌ناميم، درياي سياه را دور زد و پس از گذشتن از بالكان و بسفر، در آسياي صغير نفوذ كرد و اتحاديه‌ي ختيان(هيتي‌ها) را به وجود آوردند.

33. شاخه‌ي شرقي، كه به نام هند و ايراني شناخته مي‌شود، در شرق درياي خزر حركت كرد و يك دسته، كه جنگجوتر بودند، از قفقاز گذشتند و تا فرات پيش رفتند. آنان با هوريان بومي، كه قومي اصيل بودند، پادشاه ميتاني را تشكيل دادند. آنان فرمان‌روايي خود را نه تنها در شمال ميان‌رودان گسترش دادند، بلكه دولت آشور را نيز محدود كردند. آن‌ها با پيوست‌كردن دره‌هاي زاگرس شمالي، كه مسكن قوم گوتي بود، به قلمرو خود، فرمان‌روايي‌شان را پايدار كردند. بهترين دوران اين پادشاهي، حدود سال 1450 پيش از ميلاد بود كه مصر با آن متحد شد و نيرومندترين فرعون‌ها با دختران پادشاهان ميتاني ازدواج مي‌كردند. اين پادشاهي در پايان سده‌ي چهاردهم پيش از ميلادي در پي درگيري‌ها دروني و يورش‌هاي هيتي‌ها از هم پاشيد.

34. هند و ايرانيان درباره‌ي پرورش اسب، كه به نظر مي‌رسد خود آنان در آسياي صغير وارد كرده باشند، پيمان‌نامه‌هايي به جا گذاشته‌اند. يك گروه از اين سوران جنگي، در طول چين‌خوردگي‌هاي زاگرس مركزي به حركت افتادند و در ناحيه‌اي در جنوب جاده‌ي بزرگ كارواني، ناحيه‌اي كه بعدها به عنوان مركز

پرورش اسب شناخته شد، نفوذ کردند. این قوم از سوي قوم کاسي، که از اصل آسياني بودند، تحليل رفتند. سرانجام شاخه‌ي شرقي جنبش هند و اروپايي به سوي شرق رفت و پس از گذشتن از گذرگاه‌هاي هندوکش، در طول پندشير و رودهاي کابل فرود آمدند.

35. سلسله‌ي جديدي در عيلام پديدار شد که پادشاهان آن خود را پيامبر خدا، پدر و شاه مي‌خواندند. سندهاي اقتصادي اين دوران به زبان آکدي نوشته شده، اما وجود واژه‌هاي بسيار بومي، شاهدي بر گسترش تمدن بومي است. در دين نيز توجه به ويژگي‌هاي بومي ديده مي‌شود چنان‌که خدايان بومي بر خدايان بابلي برتري داشتند.

36. در آغاز هزاره‌ي دوم، عيلامي‌ها به بابل يورش بردند و يکي از فرمان‌روايان آن‌ها در لارسا، سلسله‌اي بنيان نهاد. عيلامي‌ها سلسله‌ي ايسين را برچيدند و بر شهر اوروك و بابل چيره شدند. اما نشستن حمورابي بر تخت شاهنشاهي بابل، از گسترش عيلامي‌ها جلوگيري کرد. عيلامي‌ها در لارسا شکست خوردند. سپس دوران چيرگي قوم کاسي بر منطقه فرا رسيد.

37. عيلام در زمان فرمان‌روايي شوتروك‌ناخونته‌ي اول(1171-1207 پيش از ميلاد) به اوج شکوفايي خود رسيد. وي پرستگاه‌هاي مهمي در همه‌ي شهرهاي زير فرمان خود برپا کرد. او به بابل يورش برد و و آخرين نماينده‌ي سلسله‌ي کاسي را برانداخت و پسر خود، کوتيرناخونته را جانشين کرد و اين پادشاه مجسمه‌ي مردوك، خداي ملي بابل را به شوش جابه‌جا کرد.

38. در زمان شاه شيلهاك اينشوشيناك(1151-1165 پيش از ميلاد) عيلامي‌ها به سرزمين‌هاي دوردست‌تري دست يافتند. آنان تا ناحيه‌ي دياله نفوذ کردند و به کرکوك رسيدند. آشور را دور راندند و بابل را محاصره کردند. همه‌ي دره‌ي دجله، بخش زيادي از خليج فارس و رشته کوه زاگرس زير فرمان عيلامي‌ها رفت. به اين ترتيب، همه‌ي بخش‌هاي غربي ايران زير فرمان نخستين شاهنشاهي ايران درآمد.

39. در پايان هزاره‌ي دوم پيش از ميلاد، سلسله‌ي جديدي در بابل شکل گرفت که بخت‌النصر پادشاه آن بود. وي پس از چند تلاش ناکام، سرانجام عيلام را شکست داد و بر شوش دست يافت. او مجسمه‌ي مردوك را پيروزمندانه به پرستشگاه خويش در بابل بازگرداند. يك‌بار ديگر عيلام به تاريخ پيوست و اين بار سه قرن به درازا کشيد.

40. در هزاره‌ي سوم پيش از ميلاد، اختراع مفرق باعث کامل شدن روش تولد ابزارهاي فلزي شد و درخواست براي مواد خام روزافزون شد. اين سرچشمه‌ي ثروت ايران را به عنوان يکي از مهم‌ترين تهيه کنندگان مس، قلع، سرب، چوب و سنگ، مورد توجه همسايگان غربي و نيز هندوستان قرار داد.

هزاره‌ي اول پيش از ميلاد

41. در آغاز هزاره‌ي نخست پيش از ميلاد، نفوذ دوم ايرانيان(آريايي‌ها) در ايران آغاز شد. آنان از همان راه‌هاي پيشين اما با موج‌هاي پشت‌سر هم به اين سرزمين روي آوردند. آنان پس از نفوذي آرام‌آرام، که چند قرن به درازا کشيد، اربابان اين منطقه شدند و از آن‌جا براي چيره‌شدن بر جهان حرکت کردند.

42. شاخه‌ي شرقي ايرانيان، که از ماوراءالنهر آمده بودند، نمي‌توانست به سوي هندوکش گسترده شود، زيرا همه‌ي ناحيه‌ي رخج و پنجاب را پيش‌تر شاخه‌ي آرياييان- هندوان گرفته بودند. بنابراين، تازه‌واردان به ناچار راهي غرب شدند و در مسير جاده‌ي طبيعي، که از بلخ به سوي قلب مي‌رفت، پيش رفتند. اين بخش ايران از هند کم‌تر مورد توجه بود و فقط از جهت مساحت ارزش داشت.

43. آريايي‌هايي که به ايران آمدند، مانند آريايي‌هايي که به اروپا رفتند، در اصل چوپان بودند و در ميان آنان کشاورزي جايگاه اندکي داشت. آنان پرورش دهنده‌ي اسب بودند و سواره‌نظام و گردونه‌رانانشان در

پيشرفت بي‌باكي و شجاعت آنان تاثير فراواني داشت.

44. در آن زمان كه آريايي‌ها به ايران آمدند، تمدن‌هاي باشكوهي در غرب ايران وجود داشت. عيلام، كه شامل سوزيانا(شوش) بود و تا رشته‌كوه‌هاي ساحلي ادامه داشت و ميان‌رودان كه سومر، بابل و آشور را تجربه كرده بود. آن‌چه مانع پيشروي آريايي‌ها شد نيز همين تمدن‌ها بود نه رشته‌كوه‌هاي زاگرس. آريايي‌ها در آن زمان توان رويارويي با اين تمدن‌ها را نداشتند.

45. آريايي‌ها طي چهار قرن قوم بومي و اصلي ايران را مستهلك كردند و تمدن ويژه‌ي خود را بنيان نهادند. بنيان اين تمدن تا اندازه‌ي زيادي بر فرهنگ‌هاي سرزمين‌هاي همسايه، كه هر چند راه پيشرفت او را به سوي غرب سد كرده بودند، ولي هميشه دشمن او به شمار نمي‌رفتند، استوار بود.

46. سواران آرايايي با زن و بچه و گله وارد شدند و مزيت تقسيم ناحيه را به ممالك كوچك متعدد به دست آوردند. بيش‌تر آنان همراه گروه سواران خود در خدمت فرمان‌روايان محلي وارد شدند. آنان مرداني بودند كه از راه شمشير و به عنوان سرباز مزدور زندگي مي‌كردند. ايشان سربازاني را تشكيل دادند كه مي‌بايست يك روز جانشين همان فرمان‌رواياني شوند كه خود در خدمت ايشان بودند. آرام‌آرام جانشيني رخ داد.

47. بخشي از آريايي‌ها در منطقه‌ي باستاني و پيش از تاريخي سيلك(كاشان) ساكن شدند. ظرف‌هاي نقش‌دار زيادي از تپه‌هاي سيلك به دست آمده است و تصوير انسان را بر ظرف سفالي براي نخستين بار در ميان سفال‌هاي اين منطقه مي‌بينيم. تصوير انسان در سيلك بسيار قديمي‌تر از يونان است. تصويرهايي از مردان جنگجو، داراي كلاه‌خود با جيغه و پر و نيم‌تنه‌ي كوتاه و چسبان. روي يك مهر استوانه‌اي صورت جنگاوري بر پشت اسب نقش‌بسته كه با غولي مي‌جنگد. روي مهر ديگري، مردي روي گردونه‌اي، كه دو اسب آن را مي‌كشند، ايستاده و تيري به سوي جانوري، كه مي‌خواهد شكار كند، پرتاب مي‌كند.

48. به كارگيري يك در ميان آجرخام و سنگ در ساختن ديوارها، نشانه‌ي فن ساختماني است كه تا اين زمان در فلات ايران ديده نمي‌شود. فاتحان بايد آن را از جاي ديگر، شايد از سرزمين‌هاي شمالي‌تر ، طي كوچ خود يادگرفته باشند. ابزارهاي آهني نيز در اين دوره فراوان مي‌شود كه البته دليلي وجود ندارد كه آن را به تازه‌واردان نسبت بدهيم.

49. دهكده‌ي پيش از تاريخي سيلك، كه طايفه‌اي از سوارکاران بر آن يورش بردند، آرام‌آرام به يك شهر استوار تبديل شد. كاخ‌ها، ساختمان‌هاي فرعي و شايد يك پرستشگاه و محله‌هاي مسكوني كه برج و بارويي محكم آن‌ها را دربرمي‌گرفت. نيروهاي تازه وارد نه تنها با فروان‌روايان محلي بلكه با شاهنشاهي آشور نيز جنگيدند.

50. سرانجام آريايي‌ها با شكل‌گيري دولت ماد به سوي تمدن گام نهادند. آنان آشوري‌ها و ديگر سلسله‌هاي منطقه‌ي ميان‌رودان را به زير فرمان خود بردند و آرام‌آرام راه را براي شكل‌گيري نخستين و بزرگ‌ترين امپراتوري جهان هموار كردند.

source:

http://www.jazirehdanesh.com/find.php?a=9.136.416.fa